



## ارزش احساسات

دنباله شماره یش

این قضاوت‌ها شرح ناقصی را برای ما توضیح داده و هر کدام از راهی جزئیاتی را بچشم ما کشیده‌اند. مثل اینکه بچه‌ها را خواسته‌اند فریب داده و قانع کرده باشند معنی خود نمائی و فضیلت فروشی متفکرین در آن پیش از معنی اجتماعی آن است. تصور باینکه صداقت و سادگی احساسات عاشقانه را در افرادی تولید می‌کند یا صفات اخلاقی دیگر شرط برای بیدایش بعضی احساسات واقع می‌شود ابراز التفات و محبت نسبت به مراتب اخلاقی است که به ما توصیه شده است.

این عقیده که هنرپیشگان رنجور یا سرشته با عواطف دنیا آمده‌اند و همین‌طور از دنیا می‌روند تاثرات و احساسات را غالباً با هم مخلوط کرده، فقط تصوراتی را تعبیر کرده است که ابداً زیبایی تصورات شعری را ندارد. عقیده آنها با حذف داشتن کلمه عواطف برای معلولین و وجود هائی که در خلقتشان نقصی است صدق پیدا می‌کند.

طلبات بدنی که فروید با اطمینان کامل بآن وارد شده، پس از آن يك دنده در خصوص آن فکر کرده و نتیجه می‌گیرد از لوازم لا ینفك وجود جسمانی انسان است.

نه از لوازمی که آن را شرط واقعی برای پیدایش احساسات هنرپیشگان (بساایر مردم) بتوان در نظر گرفت.

این دانشمند مفهوم نفس اماره قدما را (که بهانه و دست آویز برای آنچه مقررات اخلاقی قرار داده اند) با معنی علمی خود تصریح کرده، چون این معنی در زندگانی جسمانی انسان دخالت تام دارد او را باشتباه انداخته. خواسته است، بخیال اینکه مطلبی را دریافته است که دیگران متوجه آن نشده اند، بنابر طرز تفکر خود همه چیز را با طلبات بدنی انسان (یعنی خود طبیعت) ساخته باشد.

این است که دقت خود را از یک راه بمصرف رسانیده، ساختمان او فقط نظریه او را تشریح می کند و سر و کاری نسبت بحقیقتی که ممکن است در عالم خارجی وجود داشته باشد ندارد.

چنانکه بقدمی ها اشاره رفت در مطالعات او بمطلبی که عرفای ما و بعضی دیگران آن را تعقیب کرده اند می رسیم و آن موضوع عشق انسانی است و مصرف آن که با هر گونه توجیه و تعبیر که پیدا کنند سبب آفرینش در این جهان جسمانی معرفی شده است. گذشته از اینکه انسان عاشق را (وقتی که عشق پاکن باشد) بابره های غیر دنیائی مربوط می دارد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

یکی از آن عرفا **جلال الدین بلخی** صاحب کتاب مثنوی است. **عطار** و سنائی هم قبل از او این موضوع را بواسطه طرز تفکر تصوفی که داشته اند دنبال کرده اند. همین طور **وحشی کرمانی** و شعرای دیگر که داستان های عاشقانه ساخته اند. باستثنای **نظامی گنجوی** که در **لیلی مجنون** خود می خواهد آنرا از جسم انسانی به جسم فرشته و پریان تحویل داده و تصریح کرده باشد که این عشق ارتباطی با طلبات بدنی انسانی ندارد اغلب متفکرین عرفانی ما جنبه نسبت دنیائی بآن بخشیده با کمال صراحت **عمر خیام نیشابوری** است که زندگانی را تعبیری از عشق تعریف می کند.

همه این متفکرین مثل **فروید** متتها از راه های متفاوت فکر کرده و شرایط

خارجی را که بکلی در نظر آنها طرف بی اعتنائی واقع نشده است بطور مبهم و غیر قابل اهمیت نگاه کرده اند.

چیزی که هست فروید تقریباً مثل **بوعلی** موضوع را به تحقیق رسانیده یعنی از روی ریشه آن گرفته و با ملاحظات علمی خود شرح می دهد. اما اساس این ملاحظات علمی و اینقدر به تحقیق رسیده نمی توان گفت که کاملاً صفات علمی را از حیث قضاوت های خود را است. زیرا که او مثلاً یک قاضی علمی موضوع طلبات بدنی انسانی را (که موجد وقایع و احساسات و افکار تصور می کند) لااقل با ارزش نسبی در نظر نگرفته، بلکه آن را حقیقت انکار نکردنی تشخیص داده است.

ملاحظات او هر چند صحیح و بجاست ولی بواسطه اینکه زیاده از اندازه افراط کرده و فقط یک راه را با آن می رود در نتیجه نارسا واقع شده نمی تواند تجربه صحیح با آن پیدا کند و نظریه خود را در این خصوص نسبتاً مبرهن تعریف کرده باشد. یعنی یک نتیجه فلسفی شباهت پیدا کرده با مطلق **شلینگ** (که ترا سندانثال

**کانت** را بدور انداخته است) و باینکه قسم فلسفه (که فکر بر حسب پرنسپ آن بخودر خود ترقی کرده و باعث پیدایش در طبیعت و جهان زندگانی می شود) هم رنگی یافته است زیرا که آن هر دو فیلسوف هم ما را در وادی مبهم انداخته و دو باره می بینیم که محتاجیم در اینکه راهی را برای مجهول خود پیدا کنیم.

احساسات هنر پیشگان بعقیده فیلسوف اولی چنانکه در مبحث شعور علم الجمالی خود (intuition esthétique) بآن میرسد الهام عمیق مطلق (اما نه به عمق فکر خود فیلسوف) است که ماهیت و مقدار آن بین شعور و بلا شعور قرار گرفته.

بعقیده فیلسوف دومی که احساسات هنر پیشگان و مخصوصاً موسیقی دانهارا در بین این صنف مردم کاملاً باطنی (subjective) می بیند بهیچ چیز بر نمیخوریم مگر به نتیجه مسخ شده پرنسپ های **شلینگ** و **کانت**. جز اینکه **کانت** آن را فوق طبیعت دیده و جمال را وابسته بمقصودی نمی بیند. **شلینگ** آن را داخل در طبیعت

تشخیص داده، و دیگری آن را از فهم ترقی کننده خود انسان میداند.

همین طور از حیث نتیجه به نظیر این نظریه میرسیم با دانشمند دیگر.

دانشمند دیگر ملاحظات فلسفی دیگران را مادی کرده تفاوت اساسی نظر او

با نظر بعضی از فلاسفه این است که همه چیز را با ماده وجود خود انسان میسازد نه با فکر او.

باین واسطه احساسات هنر پیشگان را بنا بر نظر او میتوانیم با عالم زندگانی

آنها مربوط دانسته و بآن ارزشی از یک لحاظ نظر داده باین معنی که بطلبات بدنی

انسان واقعی بگذاریم. ولی در فعالیت انسانی تجزیه لازم برای فهم کردن مطلب بعمل

نیامده، معلوم نیست اگر بخواهیم بدانیم موسیقی دان یا شاعری دارای احساساتی

هست احساسات او بطور صریح از چه ناحیه پیدا شده و نتیجه چگونه فعالیتی بوده

است و چه ارزشی را می بایست بآن بدهیم.

بچشم آنها در واقع انسان وجود مستقلی است که اگر جبری در کار باشد

بواسطه خود او وجود دارد و باید احساسات او را با خود او شناخت.

از سر دسته های این قبیل متفکرین از روحانیون و سایر مریبان از این

صنف گذشته در دوره های اخیر یکی کانت است در انتقادات خود.

او برای خلاصه کردن فلسفه یکی از سه تا سئوالش این میشود که: «چه

باید بخواهیم؟» و در جواب این سئوال انتقاد قضاوت علم الجمالی خود را بیان کرده

عقیده خود را راجع به هنر و جمال و هر چه که در آن هست اظهار میدارد.

برطبق این انتقاد وقتی که خواهش های انسانی تحت مراقبت و پرستاری

قرارگرفت شرایط خارجی که در زندگانی هر کس پیش میآید نمی بایست چندان مورد

اعتنا واقع شود.

انتقاد این فیلسوف با انتقاد دیگرش که در عقل عملی است بی ارتباط نیست

و از ما بعد الطبیعه گذشته همه چیز را در تحت تصرف از روی دلخواه و اراده

قرار می دهد.

در واقع خود انسان است که مسبب و سازنده همه چیز دیده میشود. چیزیکه هست بعضی از متفکرین دوره های اخیر در نتیجه ترقی علوم طبیعی (توسعه بیولوژی و روشن شدن بعضی ملاحظات و پیدایش نظریه در سلول ها و منافع الاعضا و مقررات روان شناسی ابرکتو) شرایط اصلی را (وقتی راجع بمسائل مربوط به هنر و احساسات هنر پیشگان بحث می کنند) از علوم طبیعی گرفته اند بدون اینکه بدانند ممکن است آیا اصول جامع تر از مقررات علم گرفته بخرج این مطالب گذاشت و بطور بهتر (ولو هر قدر نتایج تجربه نسبت بتاریخ نسبی بوده باشند) نتیجه گرفت.

**فروید هم** در تفصیل عقل باطنی و ظاهری اش (که ابهام فکر خود را در بعضی ملاحظات حس کرده و دست و پائی می کند) بهمین نتایج میرسد. زیرا که طرز ملاحظه او با طرز ملاحظه همکارهای او تفاوتی ندارد. در اینصورت معلوم است با هر گونه موادی که برای تجربه برداشته باشد تجربه هم مطابقت کرده؛ میبایست با نظریه خود که از این گونه ملاحظه و تجربه بدست آمده است (هر چند که در موضوع ساختمان جسمی انسان صدق بیابد) بمتنایج نارسا بر خورد کند.

نیا، پوشج

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

